

محمود واعظی^۱

حمایت و پشتیبانی آمریکایی‌ها از فرآیند تغییر رژیم‌ها در سه کشور اوکراین، قرقیزستان و گرجستان را نمی‌توان الزاماً کوششی در جهت کسب منافع بیشتر تعریف و تفسیر کرد. در واقع، آنچه که برای آمریکایی‌ها در این زمینه احتمالاً از اهمیت بیشتری برخوردار است علاوه بر جنبه‌های پرستیژی حمایت از دموکراسی اولاً جایگزینی مجموعه‌ای از رژیم‌های بی‌ثبات و ناکارآمد با رژیم‌هایی می‌باشد که از لماب دموکراتیک برخوردار باشند و ثانیاً ایجاد الگویی از تغییرات سیاسی به نظر آید که احتمالاً می‌تواند در سایر نقاط جهان به عنوان یک سرمشق مورد توجه قرار گیرد.

تغییر رهبران سیاسی در سه جمهوری گرجستان، اوکراین و قرقیزستان که با روش‌ها و سرعت کم و بیش مشابهی به وقوع پیوست اگر چه الگوی تازه‌ای از تغییرات و دگرگونی‌های سیاسی را در نخستین سالهای قرن بیست و یکم به نمایش می‌گذارد - و از این منظر می‌تواند برای نظریه پردازان حوزه جامعه‌شناسی سیاسی جالب توجه و حائز اهمیت باشد - اما به نظر می‌رسد که بیش از مباحث جامعه‌شناسانه، پیامدهای منطقه‌ای و بین‌المللی این رخدادها مورد توجه تحلیل‌گران قرار گرفته است. طرح مجدد مباحث قدیمی در مورد رقابت‌های ژئواستراتژیک میان آمریکا و روسیه و احتمال بروز مجدد جنگ سرد میان دو کشور، بسیاری از مباحث مربوط به ساختار جدید روابط آمریکا و روسیه به ویژه پس از حادثه یازدهم سپتامبر و همچنین مباحث مربوط به بنیان‌های داخلی تحولات اخیر را به حاشیه برد.

در این چارچوب پرسشی که اغلب مورد تأکید قرار می‌گیرد این است که آیا تداوم رقابت آمریکا و روسیه موجب بروز این تحولات در منطقه گردید و یا اینکه بروز

۱. دکتر محمود واعظی معاون سیاست خارجی مرکز تحقیقات مجمع تشخیص مصلحت نظام است.

این تحولات موجب ازسرگیری تداوم رقابت میان آمریکا و روسیه در منطقه شده است: طرح پرسش از این زاویه مبتنی بر این پیش فرض است که بازی میان آمریکا و روسیه در حوزه جمهوری‌های شوروی سابق همچنان برمدار الگوی جنگ سردی یعنی بازی با حاصل جمع صفر که برد یکی شکست دیگری تلقی می‌شود، در حال گردش است. مقاله حاضر با تأکید بر ناکافی و ناکارآمد بودن این رویکرد در تحلیل شرایط جدید در روابط آمریکا و روسیه، به ویژه بر جریان تحولات اخیر در تعدادی از جمهوری‌های شوروی سابق، تلاش می‌کند تا ابعاد تازه‌تر در روابط دو کشور را مورد بررسی قرار دهد.

مفهوم جنگ سرد و عرصه‌های جدید در روابط آمریکا و روسیه

دوران چهل ساله جنگ سرد الگویی از روابط را میان آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی توسعه بخشید که ویژگی بارز آن رقابت و رویارویی در تمامی عرصه‌های سیاسی، نظامی امنیتی و حتی اقتصادی و فرهنگی در یک بستر جغرافیایی بود. به لحاظ مفهومی جنگ سرد به وضعیتی اطلاق می‌شود که در آن طرفین درگیر تمامی تدابیر سیاسی، اقتصادی، روانی، شبه نظامی و حتی نظامی خود را به غیر از جنگ مسلحانه مداوم برای دستیابی به مقاصد ملی و ناکام‌گذاران طرف مقابل به کار می‌گیرند. به دلیل موقعیت ابرقدرتی آمریکا و شوروی و سیطره وضعیت دو قطبی بر نظام بین‌المللی، تحولات داخلی در سایر کشورها نیز در دوران جنگ سرد به سرعت به جهت‌گیری‌ها و بلوک‌بندی‌های بین‌المللی پیوند زده می‌شد و این اعتقاد کم و بیش اثبات شده وجود داشت که هر تحول داخلی در هر یک از کشورهای جهان در راستای منافع یک ابرقدرت و ناکامی ابرقدرت دیگر دنبال می‌شود.

هنگامی که در نوامبر ۲۰۰۳ تعداد زیادی از مخالفان ادوارد شوارد نادزه در گرجستان مقابل کاخ ریاست جمهوری تجمع کرده و خواهان استعفای وی و برگزاری انتخابات سالم در این کشور شدند بلافاصله بخش قابل توجهی از تحلیل‌های تحلیل‌گران با توجه به سوابق رهبران احزاب مخالف و تلاش‌های گسترده سفیر آمریکا در تفلیس به این سمت سوق پیدا کرد که این اقدامات را در قالب کوشش آمریکا برای تضعیف موقعیت روسیه و در یک چارچوب بزرگتر

کوششی برای محدود ساختن و عقب‌راندن روسیه به درون مرزهای ملی خود تفسیر کنند. به طور مشابه هنگامی که هواداران ویکتور یوشچنکو در اوکراین در مخالفت با بروز تقلب در شمارش آرای مرحله دوم انتخابات ریاست جمهوری برای چند هفته میدان اصلی شهر کیف را به تصرف خود در آوردند، با توجه به حمایت روسیه از ویکتور یانکوویچ و همچنین حمایت گسترده غرب از یوشچنکو - دو نامزد رقیب در انتخابات ریاست جمهوری - مجدداً موضوع بروز جنگ سرد تازه میان آمریکا و روسیه به محور اصلی تحلیل‌های تحلیل‌گران تبدیل گردید.^(۱)

در جریان شورش خیابانی در قرقیزستان که به برکناری عسگر آقایف رئیس جمهور این کشور منجر گردید نیز با توجه به حمایت‌های آمریکا از مخالفان آقایف و پناه بردن وی به روسیه این موضوع مطرح شد که تحولات در قرقیزستان بخش دیگری از پروژه کلان آمریکا برای ایجاد دولت‌های همسو با این کشور در حوزه جمهوری‌های شوروی سابق می‌باشد.

به دنبال هر یک از این وقایع، مجموعه وسیعی از اظهارنظرها، احتمال بروز تعارضات وسیع میان آمریکا و روسیه را مطرح کردند. استون کوهن دانشمند شناخته شده علوم سیاسی در آمریکا در پی وقایع گرجستان هشدار داد که گرجستان می‌تواند مکانی برای برخورد شدید و خطرناک آمریکا و روسیه باشد. در همان زمان روزنامه روسی نژاوسیمایا گازتا چاپ مسکو نوشت روسیه و آمریکا ممکن است در گرجستان به رویارویی با یکدیگر بپردازند.^(۲) این اظهارنظرها در مورد وقایع اوکراین به دلیل اهمیت این کشور هم برای روسیه و هم برای غرب وسعت و شدت بیشتری پیدا کرد. تقریباً تمامی تحلیل‌ها در آن زمان با اعلام هشدار در این مورد که صحنه اوکراین می‌تواند به عرصه جنگ سرد تازه‌ای میان آمریکا و روسیه تبدیل شود، آغاز می‌شد. این موضوع که ولادیمیر پوتین رئیس جمهور روسیه طی بحران دو بار به کیف سفر کرد و نمایندگانی از سوی اروپا و آمریکا به طور دائم در اوکراین حضور داشتند و به طور مشخص حمایت آشکار آمریکا و روسیه از یکی از دو کاندیدای رقیب به این گمانه‌زنی‌ها دامن می‌زد. مشابه چنین تحلیل‌هایی، البته با شدت بسیار کمتر در مورد بحران قرقیزستان نیز مطرح گردید اما این تحلیل‌ها به دلیل ابهامات موجود در این بحران چندان تداوم پیدا نکرد.

هرچند اختلاف‌نظرهای زیادی میان تحلیل‌گران در این مورد وجود دارد که آیا

تلاش‌های آمریکا برای تغییر رهبران سیاسی در جمهوری‌های شوروی سابق را می‌توان آخرین حلقه‌ها از زنجیره رقابت تاریخی آمریکا و شوروی در فرآیند جنگ سرد به حساب آورد یا نه، اغلب تحلیل‌گران از اینکه این تغییرات را پیروزی تازه‌ای برای آمریکا و بالطبع شکستی برای روسیه قلمداد کنند، تردیدی به خود راه نمی‌دهند.

به کارگیری مفاهیم شکست یا پیروزی برای توصیف و تحلیل دستاوردها و یا ناکامی‌های آمریکا و روسیه در تعاملات متقابل و به طور مشخص در تعاملات مستقیم و غیرمستقیم در کشور در فرآیند تحولات جمهوری‌های همجوار روسیه، علاوه بر آنکه غلبه و تداوم رویکرد و مفروضه‌های جنگ سرد محور را انعکاس می‌دهد نگاهی تقلیل‌گرایانه هم به تحولات در این جمهوری‌ها و هم به کلیت روابط آمریکا و روسیه ارایه می‌کند.

از وجه نظر آسیب‌شناسانه رویکرد جنگ سردی به روابط آمریکا و روسیه در چارچوب تحولات سیاسی در جمهوری‌های شوروی سابق دو ضعف عمده را به نمایش می‌گذارد:

اول اینکه این رویکرد قادر به توضیح ابعاد جدیدتر در روابط آمریکا و روسیه که متضمن برخی همسویی‌ها در اهداف کلان دو کشور می‌باشد نیست. آمریکا و روسیه در سالهای پس از جنگ سرد علی‌رغم فراز و نشیب‌های فراوان در مناسبات با یکدیگر روندی را طی کرده‌اند که بیش از رویارویی و رقابت، تعامل و همکاری را به نمایش می‌گذارد؛

دوم اینکه این نگرش برخی روندهای جهانی از جمله ضرورت گسترش همکاری‌های منطقه‌ای، ضرورت تعامل فعالانه در فرآیند اقتصاد جهانی و همچنین سلطه و گسترش هژمونیک ارزش‌های لیبرال دموکراسی را مورد کم توجهی قرار می‌دهد؛

و نهایتاً اینکه رویکرد جنگ سردی به نقش‌های متفاوت آمریکا و روسیه در فرآیند تحولات سیاسی در جمهوری‌های شوروی سابق، نقش عوامل داخلی اعم از دولت و جامعه سیاسی را در کشورهای مورد مطالعه کمرنگ می‌سازد. بدون تردید بخش قابل توجهی از مردم و نخبگان که در شکل‌گیری این تحولات نقش داشته‌اند، بیش از آنکه به جایگاه آمریکا یا روسیه توجه داشته باشند به منافع ملی یا منافع گروهی خود توجه داشته‌اند.

مطالعه روندها در سه جمهوری گرجستان، اوکراین و قرقیزستان و نقش‌های آمریکا و

روسیه در این کشورها چه در دوران رژیم‌های گذشته و چه در دوران رژیم‌های جدید نشان می‌دهد که به کارگیری مفاهیم بازنده و پیروز در تحلیل موقعیت آمریکا و روسیه در این جمهوری‌ها مفاهیم کارآمدی نیستند.

جایگاه آمریکا و روسیه در فرآیند تحولات

جمهوری‌های گرجستان، اوکراین و قرقیزستان در سالهای اخیر اگر چه تجربه کم و بیش مشابهی را در تغییر رژیم‌ها پشت سر گذاشته‌اند اما در چارچوب روابط دو جانبه با آمریکا و روسیه به دلیل موقعیت‌های ژئوپولیتیک متفاوت از وضعیت و جایگاه یکسانی برخوردار نبوده‌اند، به همین دلیل ترسیم الگوی رفتار آمریکا و روسیه در جریان تحولات سیاسی در این کشورها در آغاز مستلزم بررسی جداگانه موقعیت آمریکا و روسیه در این کشورهاست.

گرجستان شوارد نادزه، گرجستان ساکاشویلی: در جریان بروز انقلاب مخملی در گرجستان بحث‌های فراوانی مبنی بر میزان و چگونگی دخالت آمریکا در این جابجایی قدرت در میان تحلیل‌گران مطرح گردید. به گمان اغلب تحلیل‌گران این جابجایی با نظر مساعد و حمایت‌های مؤثر مقام‌های آمریکایی و به ویژه سفیر این کشور در گرجستان همراه بوده است. مطابق با ادبیات معمول این گمان دو نتیجه را القای کرد: اول اینکه دولت جدید در گرجستان در مقایسه با دولت گذشته منافع آمریکا را در منطقه بیشتر تأمین خواهد کرد و دوم اینکه - به اعتبار نتیجه‌گیری نخست - حذف شوارد نادزه و به قدرت رسیدن ساکاشویلی برای روسیه در روند رقابت با آمریکا در این منطقه، یک شکست تلقی می‌شود.

این نتیجه‌گیری‌های ساده علی‌رغم اینکه در برخی موارد حاوی حقایقی (در چارچوب رقابت آمریکا و روسیه در قفقاز) هستند اما در چارچوب روابط روسیه و گرجستان تطابق چندانی با واقعیت‌ها ندارند. به عبارت دیگر، چنانچه روابط روسیه و گرجستان در یک سو و آمریکا و گرجستان از سوی دیگر در دو دوره متفاوت شوارد نادزه و ساکاشویلی ملاک قضاوت قرار بگیرد، این نتیجه‌گیری‌ها تصویری از واقعیت‌ها ارایه نمی‌کند. گرجستان از زمان استقلال در سال ۱۹۹۲، همواره برای سیاست روسیه در قفقاز و حتی جامعه کشورهای همسود یک معضل و

چالش آزار دهنده بوده است. گرجستان در سال ۱۹۹۳ آخرین عضوی بود که به جامعه کشورهای همسود پیوست. در آن زمان نیز گرجی‌ها نگران این مسئله بودند که عدم پیوستن آنها به این جامعه موجب گسترش بحران جدایی‌طلبی در آبخازیا گردد، زیرا به گمان گرجی‌ها این بحران توسط روسیه حمایت و دامن زده می‌شد، هنگامی که چند روز بعد روسیه به طور آشکار دولت گرجستان را در جلوگیری از گسترش بحران مورد حمایت قرار داد. صحت این موضوع تا حد زیادی آشکار گردید.^(۳)

وجود مرزهای مشترک میان گرجستان و جمهوری خودمختار چچن همواره یکی از دلایل حساسیت - و در برخی موارد تنش - میان روسیه و گرجستان بوده است. هنگامی که در سال ۱۹۹۹ مجدداً جنگ میان روسیه و جدایی‌طلبان چچن آغاز شد، روس‌ها انتظار مساعدت بیشتری از گرجستان برای کمک به سرکوب جدایی‌طلبان داشتند. به همین دلیل هنگامی که با پاسخ منفی شواردنادزه مواجه شدند، تنش‌ها و اختلافات میان روسیه و گرجستان تشدید شد. به گفته زینوباران روسیه در این زمینه به شدت از شواردنادزه ناخرسند بود.^(۴) در جریان این جنگ، گرجستان هزاران نفر از پناهندگان چچنی را پذیرفت و آنها را در منطقه دره پانکیسی، جایی که هزاران نفر از شهروندان چچنی‌الاصل برای سال‌ها در آن زندگی می‌کردند، جا داد. به گفته باران وقتی یلتسین از شواردنادزه برای استفاده از پایگاه‌هایی در گرجستان به منظور افزایش حملات علیه نیروهای چچنی در سال ۱۹۹۱ درخواست کمک کرد، شواردنادزه با این درخواست به علت ترس از کشیده شدن جنگ به گرجستان، مخالفت کرد. از آن پس روسیه فشارهای سیاسی و اقتصادی فراوانی را بر گرجستان از طریق تحمیل رژیم ویزا، قطع انتقال گاز در اواسط فصل زمستان و متهم ساختن آنان به پناه دادن به شورشیان چچن، وارد کرد.^(۵)

در سالهای بعد سیاست‌های غرب‌گرایانه شوارد نادزه مورد انتقاد روس‌ها قرار داشت به گونه‌ای که حتی در حادثه سود قصد به جان شوارد نادزه انگشت اتهام به سمت روسیه نشانه رفت. در آخرین موارد اختلافی میان روسیه و گرجستان شواردنادزه، در سپتامبر ۲۰۰۲ در جریان حمله جنگجویان چچنی به یک هلی‌کوپتر نظامی روسیه که منجر به کشته شدن ۱۱۸ نظامی روسیه گردید، جنگنده‌های روسیه مناطقی را در خاک گرجستان بمباران کردند که

موجب کشته شدن یک نفر و زخمی شدن چند تن دیگر گردید. این حمله به شدت از سوی رهبران گرجستان محکوم گردید و وزارت خارجه آمریکا نیز آن را محکوم کرد.

یکی دیگر از علل اصلی اعمال فشار روسیه به گرجستان را می توان در این عبارت خلاصه کرد که حفظ گرجستان در حوزه خارج نزدیک روسیه برای این کشور به لحاظ اقتصادی بیش از سایر جمهوری ها از اهمیت برخوردار بود. گرجستان غیر از روسیه تنها کشوری بود که می توانست با توجه به مشکلات مسیر ایران و ارمنستان، امکان انتقال انرژی منطقه قفقاز و حتی آسیای مرکزی را فراهم کند. گرجی ها هم از دریا و هم از زمین به ترکیه راه دارند و قادر بودند مسیری غیر از مسیر روسیه را برای انتقال انرژی منطقه قفقاز فراهم نمایند و به همین دلیل روسیه در راستای سیاست های نفتی خود از ایفای چنین نقشی توسط گرجستان خشنود نبود. ویکتور کالیوژنی نماینده سابق روسیه در امور دریای خزر هنگام آغاز رسمی عملیات احداث خط لوله باکو - تفلیس - جیهان، احداث این خط لوله را به شدت مورد انتقاد قرار داد و آن را یک خط لوله غیر اقتصادی عنوان کرد.

از سوی مقابل، به همان اندازه که عدم احداث مسیرهای انتقال انرژی به غیر از مسیر روسیه برای روس ها اهمیت دارد، احداث این مسیرها برای آمریکا و شرکتهای نفتی غربی از اهمیت برخوردار است. از آوریل سال ۱۹۹۹ خط لوله باکو - سوپسا (در گرجستان)، علیرغم فشارهای روسیه، انتقال نفت آذربایجان را در کنار خط لوله باکو - نوروسیسک (در روسیه) آغاز کرد و از همان زمان گفتگوها برای احداث خط لوله باکو - تفلیس - جیهان به طور جدی دنبال گردید. تا پیش از حادثه ۱۱ سپتامبر، به نظر می رسید که روسیه و آمریکا در ارتباط با مسیر گرجستان هر کدام بنا به دلایل خاص خود سیاست صبر و انتظار را دنبال می کردند. روس ها به دلیل گرفتاری در مسئله چین و فشارهایی که غرب در این رابطه به روسیه وارد می کرد (آغاز تقریباً همزمان جنگ دوم چین و شروع به کار خط لوله باکو - سوپسا شاید چندان تصادفی نباشد) مخالفت های خود را تنها در قالب اعمال فشارهای غیر مستقیم و یا اعلام نارضایتی از عدم بهره برداری از توانایی های روسیه بیان می کردند؛ اما از طرف مقابل، غرب بعد از احداث خط لوله باکو - سوپسا در انتظار دلایل قانع کننده تری برای سرمایه گذاری های بیشتر سیاسی

واقعه‌ای در زمینه احداث خط لوله باکو - تفلیس - جیهان بود.

بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر روس‌ها اگر چه در نتیجه فضای به وجود آمده تا حدودی از زیر بار فشارهای غرب در مورد مسئله چین خارج شدند اما حضور نیروهای آمریکایی در گرجستان و تلاش این کشور برای بازسازی ارتش گرجستان و همچنین تمایل شدید گرجی‌ها برای پیوستن به ناتو و کوشش‌هایی که در این زمینه صورت گرفته است و نهایتاً انعقاد پیمان امنیتی میان ترکیه، گرجستان و آذربایجان به منظور تأمین امنیت خطوط لوله انرژی، موقعیت این کشور را در گرجستان شوارد نادره تضعیف می‌کرد.

برخلاف وضعیت تنش آلود در روابط روسیه و شوارد نادره، آمریکایی‌ها در دوران شوارد نادره با دشواری‌های قابل توجهی در گرجستان مواجه نبودند. البته در اهمیت ژئوپولیتیک و ژئواکونومیک گرجستان برای آمریکا نباید اغراق کرد زیرا گرجستان تنها از این جهت که امکان اتصال خطوط لوله جمهوری آذربایجان را به خاک ترکیه میسر می‌سازد دارای اهمیت ویژه‌ای برای آمریکا است. هر چند که این موضوع، موضوعی کم‌اهمیت به شمار نمی‌رود اما وزن زیادی به گرجستان در چارچوب راهبردهای کلان ایالات متحده نمی‌بخشد. با وجود ابراز تمایل مکرر شوارد نادره برای عضویت در ناتو و جلب حمایت آمریکا، این تقاضاها با پاسخ‌های مناسبی مواجه نشدند. شوارد نادره پس از اجلاس سال ۱۹۹۹ در واشنگتن اعلام کرد که کشورش در پی عضویت در ناتوست.^(۶) شکل‌گیری اتحادیه گوم در اواخر دهه ۹۰ با حضور پنج کشور گرجستان، اوکراین، آذربایجان، ملداوی، ازبکستان و عضویت ناظر آمریکا نمونه‌ای از این تلاش‌هاست. به گفته پاشایف سفیر سابق گرجستان در آمریکا یکی از جنبه‌های دائمی تمامی نشست‌ها و بیانیه‌های گوم طلب حمایت از آمریکا بوده است.^(۷)

در همان زمان این جهت‌گیری‌ها موجب شده بود که بسیاری از تحلیل‌گران تقویت گوم را بخشی از سیاست‌های ایالات متحده برای جدا ساختن جمهوری‌های شوروی سابق از روسیه و مهار استراتژیک این کشور تفسیر کنند. روزنامه روسی کمرسانت پس از امضای موافقتنامه جولای ۲۰۰۳ میان گوم و آمریکا که متضمن کمک‌هایی از سوی آمریکا برای مبارزه با تروریسم و پیشبرد پروژه حمل و نقل شمال، جنوب بود، تأکید کرد که اعلام توافق آمریکا و گوم احتمالاً این

باور را تقویت می‌کند که یکی از وظایف اصلی گوام نزدیک شدن به آمریکاست. این روزنامه همچنین می‌نویسد انتخاب گوام از سوی آمریکا منطقی به نظر می‌رسد زیرا همه به خوبی می‌دانند که روسیه هرگز نگرش خود را نسبت به گوام تغییر نمی‌دهد و هر کاری برای ایجاد شکاف در آن انجام خواهد داد. کشورهای گوام در واقع به دنبال یک وزنه متقابل برای نفوذ روسیه هستند. مؤسسان گوام یعنی اوکراین و گرجستان، ایالات متحده را انتخاب کرده‌اند.^(۸) این مجادلات رسانه‌ای تنها چند ماه پیش از بروز انقلاب مخملی در گرجستان که با پشتیبانی و حمایت آمریکا صورت گرفت، به وقوع پیوستند. چند ماه پیش از آن نیز شوارد نادره به خاطر آنکه تعدادی از فرماندهان نظامی آمریکا را برای سازماندهی ارتش گرجستان به خدمت گرفت مورد انتقاد شدید مسئولان امنیتی روسیه واقع شد هر چند که پوتین این موضوع را مسئله فاجعه‌آمیزی ندانست.

بدون تردید شوارد نادره تلاش زیادی را به خرج داد تا روسیه و آمریکا را به مرز دشمنی با خود به پیش نبرد، اما ناکارآمدی وی در عرصه سیاست داخلی او را به رهبر غیر قابل اعتمادی در منطقه تبدیل می‌کرد. برای آمریکا در آستانه شروع به کار خط لوله باکو-تفلیس-جیحان آنچه که بیش از هر چیز دیگری اهمیت داشت امنیت، انسجام و ثبات سیاسی در گرجستان بود در حالی که برای روسیه مسئله مهار جدایی طلبی در چچن در اولویت قرار داشت، موضوعی که شوارد نادره از آن در مواقعی برای نزدیکی به آمریکا بهره می‌برد. از این رو هنگامی که احزاب مخالف در گرجستان مردم را در مقابل کاخ ریاست جمهوری جمع کردند، روس‌ها علی‌رغم وجود شواهد فراوان مبنی بر دخالت‌های آمریکا در این ناآرامی‌ها، احساس نگرانی چندانی نداشتند.

در گرجستان بحران هنگامی آغاز شد که احزاب مخالف دولت شوارد نادره نتایج انتخابات پارلمانی نوامبر ۲۰۰۳ را در این کشور مخدوش و غیر قابل قبول اعلام کردند. براساس اعلام کمیسیون مرکزی انتخابات گرجستان احزاب "حرکت ملی" به رهبری میخائیل ساکاشویلی وکیل جوان و وزیر دادگستری سابق و "دموکرات‌ها" به رهبری نینو بوریانادره رئیس پارلمان گرجستان و از شخصیت‌های مخالف شوارد نادره تنها ۷ درصد آرای اخذ شده را به خود اختصاص دادند در حالی که در نظر سنجی‌های کسب شده پیش از انتخابات حزب حرکت ملی به

تنهایی بیش از ۲۶ درصد آراء را در اختیار داشت.^(۹)

ادعای مخالفان مبنی بر بروز تقلب در شمارش آراء موجب شد که حتی پیش از اعلام رسمی نتایج انتخابات گروه‌های زیادی از تظاهر کنندگان در مقابل ساختمان نهادهای دولتی از جمله ساختمان ریاست جمهوری برای روزهای متوالی به تظاهرات بپردازند و اعتراض خود را نسبت به نحوه شمارش آراء اعلام کنند. اگرچه وزارت دفاع گرجستان نیروهای زیادی برای حفاظت از ساختمان‌های دولتی در اطراف این ساختمان‌ها مستقر کرده بود اما عملاً این نیروها مداخله چندانی در بحران نداشتند و جز در موارد معدودی که تظاهر کنندگان با مأمورین محافظ ساختمان‌های دولتی درگیر شدند بحران در گرجستان با خشونت قابل توجهی همراه نبود.

از دیدگاه ایگور ایوانوف وزیر خارجه وقت روسیه این رخدادها اتفاقات خودجوشی نبود: "البته زمینه‌سازی‌هایی در جریان بود به گونه‌ای که شوارد نادزه خودش پذیرفت که سفیر آمریکا نقش فعالی در این زمینه دارد. زمینه‌سازی‌های از طریق بنیاد سوروس هدایت می‌شد. شما احتمالاً از مأموریت مکرر فرستادگان به تفلیس که اغلب آنها از دوستان شوارد نادزه بودند مطلع هستید. پیش از همه جیمز بیکر وزیر خارجه اسبق آمریکا، رئیس سابق ستاد مشترک شالیکاشویلی و دیگران. من اطلاعات یا اسنادی درباره اینکه مأموریت آنها چه بوده است ندارم، اما امروز کاملاً روشن است که یکی از اهداف آنها متقاعد ساختن شوارد نادزه به استعفا بود."^(۱۰) ایوانوف تأکید می‌کند که "برخی این اتفاقات را یک انقلاب دموکراتیک بدون خونریزی تعریف می‌کنند و برخی دیگر آن را انقلاب مخملی می‌گویند. به نظر من هیچ یک از این تفسیرها درست نیست عملاً آنچه که اتفاق افتاد، من به عنوان یک شاهد عینی معتقدم که کنار زدن اجباری یک رئیس جمهوری قانونی از قدرت بود. شوارد نادزه این اقدام را تحت فشار شدید، هم از سوی نیروهای سیاسی و هم از سوی توده‌هایی که این نیروها بسیج کرده بودند، انجام داد."^(۱۱)

به رغم انتقادات ایوانوف، واکنش روسیه به این فشارها نه تنها مخالفت و مقابله نبود بلکه خود ایوانوف نقش مهمی را در فرآیند استعفای شوارد نادزه ایفا کرد. ایوانوف شب پیش از استعفای شوارد نادزه به تفلیس رفت و با مجموعه‌ای از رایزنی‌ها که از نیمه‌های شب تا اوایل صبح بیست و سوم نوامبر صورت داد امکان گفتگوی مستقیم شوارد نادزه و رهبران احزاب مخالف را فراهم

کرد. پس از این ملاقات شوارد نادره اعلام کرد که از مقام خود استعفا می‌دهد. مشابه چنین اقدامی را شش ماه بعد ایوانف در مورد اصلان اباشیدزه رهبر منطقه خودمختار آجاریا که از متحدان شوارد نادره به شمار می‌رفت انجام داد. هنگامی که تنش میان دولت مرکزی گرجستان به رهبری ساکاشویلی و اباشیدزه شدت گرفت ایوانف با سفر به باتومی مرکز آجاریا وی را متقاعد به استعفا ساخت.

پس از روی کار آمدن ساکاشویلی در گرجستان برخلاف برخی پیش‌بینی‌ها روس‌ها روابط کاملاً نزدیکی را با وی برقرار کردند و به طور متقابل ساکاشویلی نیز تلاش خود را برای برقراری یک روابط متعادل با روسیه به کار گرفت. در آغاز ماه ژوئن ۲۰۰۴، انتخاب بندوکیدزه به عنوان وزیر اقتصاد گرجستان انتظارات مربوط به گسترش روابط تجاری روسیه و گرجستان را بیش از پیش افزایش داد. بندوکیدزه دارای تابعیت روسی و از سال ۱۹۹۰ به عنوان یکی از مدیران مهم و موفق صنعتی در روسیه و به عنوان رئیس بزرگترین شرکت صنعتی روسیه مشغول به کار بود. از دیدگاه اغلب تحلیل‌گران انتخاب بندوکیدزه یک فرصت قابل توجه برای روسیه به شمار می‌رفت. به گفته الکساندر ژوکوف معاون نخست وزیر روسیه، بندوکیدزه به خوبی می‌داند که اقتصاد روسیه چگونه عمل می‌کند. این آگاهی برای او در برقراری روابط دو جانبه ممتاز، بسیار مفید خواهد بود. (۱۲)

پس از تثبیت نسبی اوضاع در چین دو مسئله بیش از هر مسئله دیگری در روابط روسیه و گرجستان تأثیرگذار بود:

۱. مسئله پایگاه‌های نظامی روسیه در گرجستان: براساس برخی آمارها پس از فروپاشی شوروی در حدود ۱۶۰۰ پایگاه و تجهیزات نظامی روسیه در گرجستان مستقر بود که به دنبال موافقتنامه سال ۱۹۹۵ دو کشور بخش‌هایی از این پایگاه‌ها و تجهیزات به تدریج از گرجستان خارج شدند. در یک مقطع شوارد نادره برای محدودسازی این پایگاه‌ها پیشنهاد کرد که آنها به مراکز ضد تروریستی تبدیل شوند اما دولت جدید در گرجستان به دلیل نگرانی از اینکه ممکن بود این مراکز مشترک به بهانه‌ای برای حفظ پایگاه‌های نظامی روسیه در گرجستان تبدیل شوند، این موضوع را از دستور کار خارج کرد. در پی برخی فشارها از سوی کشورهای غربی

و همچنین دولت جدید گرجستان دو کشور در مارس ۲۰۰۵ توافقنامه‌ای را امضا کردند که براساس آن خروج پایگاه‌های نظامی روسیه از گرجستان در سال ۲۰۰۵ آغاز و تا سال ۲۰۰۸ پایان می‌یابد. به اعتقاد برخی تحلیل‌گران روسی این پایگاه‌ها و تجهیزات که برای سال‌ها موضوع اختلاف روسیه و گرجستان بوده‌اند، نه تنها به لحاظ نظامی از اهمیت و ارزش بالایی برخوردار نبودند بلکه بر مبنای معیار هزینه-فایده، انهدام آنها سودمندتر از حفظ و نگهداری آنها بود.^(۱۳) یکی از تقاضاهای روسیه برای خروج از گرجستان این بود که بعد از خروج روسیه، گرجستان به هیچ کشور دیگری اجازه تأسیس پایگاه نظامی در این کشور را ندهد، متعاقباً ساکاشویلی در ماه آوریل ۲۰۰۵ اعلام کرد که پس از خروج نیروهای نظامی روسیه، هیچ پایگاه نظامی خارجی دیگری در گرجستان تأسیس نخواهد شد و برنامه گرجستان این است که برای این موضوع قانونی را وضع نماید.^(۱۴)

۲. مسئله اوستیای جنوبی و آبخازیا: مسئله اوستیای جنوبی و آبخازیا در روابط

روسیه و گرجستان را باید جدا از سایر موضوعات دو جانبه مورد تحلیل قرار داد. از زمان استقلال گرجستان، روسیه از این دو منطقه به عنوان ابزاری برای تحت فشار قرار دادن دولت مرکزی گرجستان بهره برده است. در دوران شواردنادزه، با توجه مشکلات داخلی و ناتوانی این دولت در به کنترل در آوردن این دو منطقه، به نظر می‌رسید که دولت مرکزی گرجستان تنها به عدم اعلام استقلال و جدایی این دو منطقه رضایت داده بود اما پس از به قدرت رسیدن ساکاشویلی، امکان ادامه این وضعیت به دو دلیل میسر نبود: اول اینکه یکی از مهمترین اتهامات مخالفان شواردنادزه به او ناتوانی وی در حفظ یکپارچگی و تمامیت ارضی کشور بود و به همین دلیل دولت جدید ناگزیر بود که نسبت به موضوع عدم تمکین مناطق خود مختار آبخازیا، آبخازیا و اوستیای جنوبی، واکنش جدی‌تری نشان دهد و دوم اینکه مجموعه غرب یعنی هم آمریکا و هم اروپا در شرایط جدید منطقه‌ای و بین‌المللی به یک گرجستان یکپارچه، منسجم و با ثبات نیاز جدی داشتند. یکی از دلایل حذف شواردنادزه علی‌رغم تمایلات غرب‌گرایانه وی، عدم توانایی او در تأمین این خواسته بود.

براین اساس، دولت جدید گرجستان از آغاز شروع به کار، یکپارچگی مجدد گرجستان را در دستور کار خود قرار داد و پس از آنکه در ماه مه ۲۰۰۴ با کمک روسیه توانست منطقه آجاریا را در حیطه نفوذ خود در آورد، تلاشی را برای انضمام دو منطقه دیگر آغاز کرد. البته وضعیت در اوستیای جنوبی و آبخازیا با وضعیت در آجاریا کاملاً متفاوت بود. آجاریا در جنوب گرجستان قرار دارد و فاقد هرگونه مرز مشترک با روسیه است اما دو منطقه دیگر در جوار مرزهای روسیه قرار دارند و طی سالهای گذشته ارتباطات آنها با روسیه بسیار بیشتر از ارتباطاتشان با دولت مرکزی گرجستان بوده است. به نظر می‌رسد روسیه از یک سو به دلیل ناتوانی حکومت آبشیدزه در آجاریا و بی‌فایده بودن حمایت از وی (عدم سرمایه‌گذاری بر روی مهره سوخته) و از سوی دیگر برای نشان دادن حسن نیت خود به دولت جدید گرجستان، زمینه را برای کنارگیری آبشیدزه از قدرت فراهم ساخت اما در صورتی که معضل آبخازیا و اوستیای جنوبی حل شود، جمهوری چین تنها منطقه دارای معضل جدایی‌طلبی در قفقاز شمالی باقی خواهد ماند و همانند پاشنه آشیل روسیه زمینه آسیب‌پذیری روسیه در منطقه قفقاز را فراهم ساخت. چنانچه روسیه تمامی ابزارهای خود را برای تأثیرگذاری بر سیاست‌های گرجستان از دست بدهد، مقابله با این جنگجویان نیز بسیار دشوار خواهد شد. به عبارت دیگر، تا زمانی که مشکل جدایی‌طلبی در چین حل نشده است، روسیه احتمالاً دلایل محکمی برای همکاری جدی در زمینه حل و فصل معضل آبخازیا و اوستیای جنوبی برای گرجستان نخواهد داشت.

اوکراین روسی، اوکراین آمریکایی: در مقایسه با گرجستان، اوکراینی‌ها در سالهای بین کسب استقلال در ۱۹۹۱ تا وقوع انقلاب نارنجی ۲۰۰۴ وضعیت پیچیده‌تر و دشواری‌های بیشتری را برای برقراری توازن میان منافع ملی خود از یک سو و تقاضاها، اهداف و سیاست‌های آمریکا و روسیه از سوی دیگر پشت سر گذاشتند. طی یک دهه گذشته می‌توان در اوکراین رفتارهایی را مشاهده کرد که در مواقعی برای ایالات متحده و در مواقعی برای روس‌ها نگران‌کننده بوده است.

در نخستین سالهای پس از استقلال میل به جدایی و تثبیت هویت مستقل موجب شد که روابط روسیه و اوکراین علی‌رغم وابستگی‌های شدید میان دو کشور، تحت تأثیر احساسات

استقلال طبانه به سمت تنش و اختلاف به پیش برود. به گفته مارک کرامر یکی از تحلیل‌گران دانشگاه هاروارد، برای سال‌ها پس از ۱۹۹۱، روابط بین روسیه و اوکراین تنش‌آلود بود و بارها به تندی گرایید. با این حال تا پایان دهه ۱۹۹۰ تنش‌ها و کشمکش‌ها که دو کشور را از هم جدا می‌ساخت تا حدود زیادی کاهش یافت، بگونه‌ای که برخی تحلیل‌گران گمانه‌زنی‌هایی را در مورد احتمال تبعیت اوکراین از روسیه سفید در تحکیم پیوندهای سیاسی و نظامی و حتی اتحاد با روسیه آغاز کردند. (۱۵)

در این دوره زمانی دینامیسم روابط روسیه و اوکراین به وسیله دو روند متناقض تعریف می‌شد: از یک سو روسیه و اوکراین به سمت جدایی پیش می‌رفتند و از دیگر سو فرآیندهای گریز از مرکز دارای محدودیت‌هایی بود، به گونه‌ای که جدایی نهایی را در آینده قابل پیش‌بینی غیر ممکن می‌ساخت. (۱۶)

مشابه چنین وضعیتی در روابط اوکراین و آمریکا نیز قابل مشاهده است، با این تفاوت که برای آمریکا و همچنین اروپا، تشدید تنش‌ها میان روسیه و اوکراین نیز نگران‌کننده و تهدیدآفرین بود.

به گفته کرامر در این سال‌ها برای سیاستمداران آمریکایی، این تحولات یک وضعیت معماگونه را به وجود آورده بود. از یک سو دولت آمریکا از ایجاد یک دولت قوی مستقل و دموکراتیک در اوکراین که می‌توانست سد محکمی در برابر شکل‌گیری مجدد اتحاد جماهیر شوروی باشد، حمایت می‌کرد (اوکراین سومین دریافت‌کننده کمک پس از اسرائیل و مصر از آمریکا از سال ۱۹۹۲ به شمار می‌رفت، این کمک‌ها به بیش از دو میلیارد دلار تا سال ۲۰۰۱ می‌رسید) و از سوی دیگر ایالات متحده به دنبال ممانعت و حذف تنش‌ها بین روسیه و اوکراین و تداوم وضعیت صلح‌آمیز میان دو کشور بود. (۱۷)

روابط میان اوکراین و ناتو احتمالاً آزاردهنده‌ترین موضوعی بود که روس‌ها را نسبت به آینده اوکراین نگران می‌ساخت. بر مبنای اطلاعات ارائه شده در پایگاه اینترنتی ناتو همکاری میان ناتو و اوکراین به وسیله کمیسیون ناتو-اوکراین جهت‌دهی می‌شد. مشورت و همکاری میان اوکراین و ناتو طیف وسیعی از موضوعات را پوشش می‌داد که در منشور ۱۹۹۷ و در برنامه عمل

سال ۲۰۰۲ تبلور پیدا کرد. برای تسهیل همکاری میان اوکراین و ناتو، اوکراین در مقر ناتو در بلژیک به تعیین نمایندگی دیپلماتیک پرداخت و برخی از پرسنل نظامی این کشور نیز در این مقر مشغول به کار شدند.^(۱۸)

در نخستین اجلاس رسمی میان اوکراین و ناتو در سال ۲۰۰۲ که با حضور رئیس‌جمهور و وزیر دفاع اوکراین برگزار شد، نمایندگان ناتو تقاضای غیرمنتظره اوکراین برای عضویت در ناتو را صراحتاً رد کردند. اما قطعنامه‌ای برای تنظیم فرآیند عضویت به تصویب رسید. یک سال بعد یعنی در ماه مه ۲۰۰۳ نیز اجلاس گسترده‌ای میان هیئت نمایندگی اوکراین به سرپرستی دبیر شورای امنیت ملی اوکراین و وزیر دفاع این کشور و مقامات وزرای دفاع کشورهای عضو ناتو از جمله دونالد رامسفلد وزیر دفاع آمریکا در واشنگتن برگزار گردید. تأکید لرد رابستون دبیر کل ناتو بر اینکه «امروز اوکراین دموکراتیک در میان است»^(۱۹) در این اجلاس مورد توجه زیادی قرار گرفت. رابستون همچنین تأکید کرد بر کسی پوشیده نیست که روابط ماسالهای تقریباً سختی را پشت سر گذاشته است اما خوشبختانه اغلب شک و تردیدها کاهش یافته است. زیرا دولت اوکراین تلاش برجسته‌ای را برای حرکت به سمت همگرایی در اورو اتلانتیک به خرج داده است.^(۲۰) در سال ۲۰۰۲ روابط اوکراین با آمریکا و ناتو به دلیل اتهام آمریکا به اوکراین مبنی بر فروش سیستم‌های رادار پیشرفته به رژیم صدام حسین رو به سردی گذشت (موضوعی که توسط اوکراین تکذیب شد) اما با اعلام پشتیبانی اوکراین از تهاجم آمریکا به عراق مجدداً روابط دو کشور رو به بهبود گذاشت. در اوت ۲۰۰۳ یک هفته پیش از آنکه آمریکا و اوکراین موافقتنامه‌ای را در مورد «ساز و کار تبادل اطلاعات محرمانه» امضاء کنند، جرج بوش از اوکراین به خاطر اعزام نیرو به عراق تشکر کرد و قول داد تلاش خود را برای پیوستن اوکراین به ناتو و در مرحله بعد به اتحادیه اروپا به کار بگیرد.^(۲۱)

پس از مشارکت سربازان اوکراینی در نیروهای حافظ صلح تحت رهبری ناتو در بالکان، اوکراین در جریان جنگ علیه تروریسم در افغانستان از طریق کمک به لجستیک هوایی و همچنین به عنوان بخشی از نیروهای ائتلاف تحت رهبری آمریکا، نقش فعالی را بر عهده گرفت و پس از آن با اعزام ۱۶۰۰ نفر از نیروهای نظامی خود به عراق آمادگی خود را برای بر عهده گرفتن

مسئولیت‌های بیشتر در نظام بین‌المللی پس از جنگ سرد به نمایش گذاشت. نخست وزیری اوکراین را در این سال‌ها ویکتور یانکوویچ که در جریان انقلاب مخملی کاندیدای مورد حمایت روسیه شناخته می‌شد، بر عهده داشت.

از جهت مقابل‌هنگامی که در فاصله ماه‌های دسامبر ۱۹۹۹ تا آوریل ۲۰۰۱ ویکتور و شچنکو نامزد مورد حمایت غرب در جریان انقلاب نارنجی نخست‌وزیری اوکراین را بر عهده داشت روسیه و اوکراین توانستند به توافقات نظامی قابل توجهی دست پیدا کنند. در اواسط ژانویه ۲۰۰۱ مارشال ایگور سرگئیف که سپس به مقام وزارت دفاع در روسیه رسید، در دیداری از کیف موافقتنامه‌ای را با مقامات نظامی اوکراین امضا کرد که مشتمل بر ۵۲ زمینه همکاری نظامی از جمله ایجاد یک نیروی دریایی کوچک مشترک در دریای سیاه بود. این توافقنامه همچنین به وزارت دفاع روسیه در برنامه‌ریزی تمرین‌های نظامی بین‌المللی در قلمرو اوکراین نقش مؤثری اعطا می‌کرد. (۲۲)

آنانولی زلنکو وزیر خارجه وقت اوکراین برای کاهش حساسیت‌ها در مورد این توافقنامه مسئله را به این شکل مطرح کرد که «برای یک دوره زمانی مشخص روابط ما با روسیه روابط عادی نبود. اکنون روابط ما روابط عادی شده است. به همین دلیل مکن است اینگونه به نظر بیاید که جهت‌گیری شرقی سیاست خارجی ما تقویت شده است.» (۲۳)

یک ماه پس از دیدار سرگئیف از اوکراین ولادیمیر پوتین رئیس‌جمهور روسیه نیز طی دیداری از کیف موافقتنامه‌های قابل توجهی را از جمله در زمینه ایجاد سیستم واحد انرژی و الکتروسیته به امضاء رساند.

بهبود روابط میان اوکراین و روسیه در دوران ریاست جمهوری ولادیمیر پوتین از سوی برخی تحلیل‌گران با سوء ظن بسیار مورد تحلیل قرار گرفت. به گفته یکی از تحلیل‌گران اوکراینی از سال ۲۰۰۱ پوتین سیاست تمرکز بر ساختارهای متعدد و ناکارآمد پس از شوروی (مانند جامعه کشورهای مشترک‌المنافع اتحادیه گمرکی، جامعه اقتصادی اوراسیا و ...) را رها ساخت و به سمت یک رهیافت‌گزینشی که در آن اوکراین نقش اصلی را ایفا می‌کرد، متمایل گردید. این رهیافت هدفمند به ایجاد فضای واحد اقتصادی که روسیه، اوکراین قزاقستان و روسیه سفید را

بدون جمهوری‌های قفقاز، آسیای مرکزی و ملداوی، در برمی‌گرفت، منجر گردید. فضای واحد اقتصادی تشدید وابستگی ساختاری و اقتصادی اوکراین را نخست از طریق ایجاد یک منطقه آزاد تجاری و سپس اتحادیه گمرکی و نهایتاً اتحاد اقتصادی دنبال می‌کرد. (۲۴)

در نوامبر ۲۰۰۴ انقلاب نارنجی در اوکراین در حالی به وقوع پیوست که پیش از آن، و حتی در حین وقوع آن، اغلب مردم اوکراین و بسیاری از نخبگان اوکراینی تمایلی نداشتند که انتخاب آنها، انتخابی میان آمریکا و روسیه تفسیر شود. برخلاف، گرجستان که روسیه در آنجا تا حدودی به عنوان یک نیروی مداخله‌گر شناخته می‌شد، در اوکراین، روسیه یک همسایه بزرگ و غیرقابل انکار بود. حتی کسانی که با این گفته پوتین که اوکراین در حوزه نفوذ روسیه قرار دارد موافق نبودند (۲۵)، ضرورت همکاری‌های گسترده با روسیه را رد نمی‌کردند. بنا به همین دلایل همانند ساکاشویلی و یکتور یوشچنکو بلافاصله پس از کسب مقام ریاست جمهوری به مسکو رفت تا اثبات کند که برای همکاری با روسیه اهمیت زیادی قایل است. این مسئله در حالی رخ داد که یوشچنکو اندکی بعد دستور خروج سربازان اوکراینی از عراق را صادر کرد.

در زمان برگزاری انتخابات در اوکراین یک تحلیل‌گر اوکراینی پیش‌بینی کرد که پیروزی یوشچنکو بدون تردید چالش‌های عمیقی را برای اتحادیه اروپا و ناتو و برای بروکسل و واشنگتن ایجاد خواهد کرد. از یک جنبه برای اتحادیه اروپا ممکن است کار کردن با اوکراین تحت رهبری یوشچنکو سخت‌تر از کار کردن با اوکراین تحت رهبری یانکوویچ باشد. دو دلیل برای این موضوع وجود دارد اول اینکه ویکتور یوشچنکو در مورد اصلاحات داخلی بسیار جدی است و دوم اینکه یوشچنکو و تیم او کاملاً به عضویت نهایی اوکراین در اتحادیه اروپا و ناتو متعهد هستند. (۲۶)

قرقیزستان: جمهوری قرقیزستان در شرق آسیای مرکزی و در منطقه‌ای که از اهمیت ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک چندانی برخوردار نیست، انگیزه‌ها و جاذبه‌های قابل ذکری را برای قرار گرفتن در محل تلاقی منافع قدرت‌های بزرگ فراهم نمی‌کند. اگر چه در مورد اهمیت آسیای مرکزی در استراتژی کلان ایالات متحده و همچنین در مورد تلاش‌های این کشور برای حضور در این منطقه اظهار نظرهای متناقضی وجود دارد اما شواهد و وقایع این اهمیت را برجسته نمی‌سازند. در واقع تنها پس از حادثه یازدهم سپتامبر و شروع جنگ علیه تروریسم در

افغانستان بود که این منطقه در راهبرد نظامی آمریکا از اهمیت برخوردار شد. به گفته لناجانسون نویسنده کتاب ولادیمیر پوتین و آسیای مرکزی، در آسیای مرکزی، تحولات پس از یازدهم سپتامبر در فرآیند حضور آمریکا و غرب در این منطقه یک موفقیت محسوب می‌شد. کشورهای آسیای مرکزی به سرعت به این وضعیت جدید پاسخ مثبت دادند.^(۲۷)

با این حال حتی در این تغییر وضعیت نیز قرقیزستان در مرتبه‌ای پس از ازبکستان قرار داشت. نخستین و مهمترین بخش نیروهای ائتلاف بین‌المللی به رهبری آمریکا به ازبکستان اعزام شدند. پارلمان قرقیزستان در ۲۸ دسامبر ۲۰۰۱ با تأسیس پایگاه نظامی آمریکا در فرودگاه بین‌المللی ماناس برای یک سال موافقت کرد و در ژانویه ۲۰۰۲ آقایف آمادگی کشورش را برای تمدید قرار داد حضور نیروهای آمریکایی اعلام کرد. در حالی که توافقنامه اجازه حضور پنج هزار نیروی نظامی را به آمریکایی داد اما دو هزار نیروی نظامی از کشورهای عضو ناتو در این پایگاه مستقر شدند.^(۲۸)

جرج بوش رئیس جمهور آمریکا پیش از هر چیز برای این نقل و انتقالات هماهنگی‌های لازم را با پوتین انجام داده بود. یک سال بعد آقایف اجازه تأسیس پایگاه مشابهی را در ۱۵ کیلومتری بیشکک پایتخت قرقیزستان و ۶۰ کیلومتری پایگاه نظامی آمریکا به روسیه داد. در ژانویه ۲۰۰۵ یک ماه پیش از برگزاری انتخابات پارلمانی در قرقیزستان که نتایج آن در نهایت منجر به سرنگونی آقایف گردید، رئیس جمهور قرقیزستان در سفری به مسکو حمایت روسیه در جهت جلوگیری از تکرار سناریوی اوکراین و گرجستان در قرقیزستان را خواستار شد. در همان زمان برخی نشریات روسی بر ضرورت حمایت از آقایف تأکید کردند.^(۲۹) با این حال هنگامی که در ماه مارس گروه‌های مخالف دولت در اطراف کاخ ریاست جمهوری در بیشکک تجمع کردند و آقایف به روسیه پناه برد روس‌ها احتمالاً کمک زیادی به وی نکردند زیرا پس از چند روز بنا به خواسته مخالفان از مقام خود استعفا داد.

همانند گرجستان و اوکراین، در قرقیزستان نیز نقش سفارت آمریکا و بنیاد سوروس در شکل‌گیری و تشدید بحران کاملاً مشهود بود. گفته می‌شد که بیش از ۵۰ سازمان غیر دولتی غربی و تعدادی از فعالان شناخته شده در زمینه توسعه دموکراسی در قرقیزستان حضور

داشتند. با این حال باقی‌اف که تا زمان برگزاری انتخابات کفالت ریاست جمهوری را بر عهده گرفت در نخستین مصاحبه مطبوعاتی حمایت خود را از تمامی توافقات با روسیه اعلام کرد و در تماس تلفنی با پوتین خواستار ادامه کمک‌های روسیه برای پشت سر گذاشتن شرایط بحرانی شد. استفان یونگ سفیر آمریکا در قرقیزستان نیز در مصاحبه‌ای اعلام کرد که روسیه عامل بسیار مهمی در پیشرفت اوضاع در قرقیزستان است ما منافع همسویی با روسیه داریم و معتقدیم که قرقیزستان باید با ثبات باشد و سد مستحکم و بلندی بر ضد ترور بسم و مواد مخدر و امور منفی باشد. (۳۰)

دو ماه بعد هنگامی که رامسفلد برای ملاقات با رهبران جدید قرقیزستان به بیشکک رفت مشخص شد که تغییرات زیادی در سیاست خارجی قرقیزستان صورت نگرفته است، به گفته منابع خبری باقی‌اف همانند عسگر آقایف از پذیرش هواپیماهای آواکس آمریکا که می‌توانست مناطق وسیعی در چین، روسیه و آسیای مرکزی را تحت پوشش اطلاعاتی قرار دهد، خودداری کرد. در عین حال یک ماه بعد باقی‌اف در مصاحبه‌ای با روزنامه روسی کمرسنت از احتمال ایجاد یک پایگاه نظامی جدید روسیه در شهر اوش قرقیزستان سخن گفت. (۳۱)

فلیکس قوفل معاون نخست وزیر قرقیزستان و از رهبران اصلی مخالف آقایف نیز در مصاحبه‌ای با یاد آوری اینکه یک کشور کوچک نباید دشمن داشته باشد و تنها به دوست نیاز دارد تأکید کرد که "روسیه بهترین دوست سنتی ماست"، دوستان را نمی‌توان تغییر داد. (۳۲)

آمریکا و روسیه: الزامات و مقتضیات جدید

با فروپاشی شوروی و پایان رسمی جنگ سرد مرحله تازه‌ای در روابط آمریکا و روسیه آغاز شد که وجه مشخصه آن در آغاز نه یک وجه ایجابی بلکه یک وجه سلبی یعنی فقدان و حذف دلایل ایدئولوژیک برای تداوم دشمنی و رقابت بود. در سراسر دهه ۱۹۹۰ حتی هواداران سرسخت حزب کمونیست در روسیه نیز دلایل مخالفت خود با غرب را در چارچوب آموزه‌های ایدئولوژیک تعریف و تبیین نمی‌کردند. به عنوان یک نتیجه خلاء تئوریک شکل گرفته در سیاست خارجی روسیه در نخستین سالهای پس از فروپاشی شوروی مناظره قدیمی اوروآتلانتیک‌گرایان و اورآسیاگرایان را در سراسر سالهای ریاست جمهوری بوریس یلتسین

تداوم بخشید و منجر به بروز فراز و نشیب‌های قابل توجه در تعاملات روسیه با غرب گردید. به یک تغییر، فرایندی که در دوره گورباچف با اندیشه جدید سیاست خارجی "برای همکاری با غرب" آغاز شد با فروپاشی اتحاد شوروی به "ادغام در غرب" گرایش یافت و سپس با مجموعه‌ای از تحولات در داخل و خارج به "سیاست نگاه به شرق" انجامید و سرانجام در سال ۱۹۹۹ با عملیات نظامی ناتو در یوگسلاوی، حتی موضوع درگیری نظامی روسیه - ناتو مطرح و آغازگر دوره‌ای گشت که به "رقابت جدید" موسوم شد و بالاخره پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، همکاری میان مسکو و واشنگتن را در مبارزه با تروریسم در پی داشت. (۳۳)

تنوع رخدادهایی که ذیل هر یک از این سرفصل‌ها به وقوع پیوسته‌اند امکان استخراج یک الگوی مشخص از روابط جدید آمریکا و روسیه را در سالهای پس از جنگ سرد دشوار و یا احتمالاً غیر ممکن می‌سازد، با این حال برای توضیح روابط و تعاملات آمریکا و روسیه به ویژه در تحولات اخیر در تعدادی از جمهوری‌های شوروی سابق توجه به چند اصل ضروری است:

۱. از بین رفتن برابری استراتژیک میان آمریکا و روسیه: اغلب تحلیل‌هایی که

به توضیح روابط آمریکا و روسیه در شرایط جدید می‌پردازند فرض ناگفته‌ای از برابری استراتژیک دو کشور را در ذهن می‌پروراندند که بدون تردید میراث نظری دوران جنگ سرد محسوب می‌شود. با فروپاشی شوروی روس‌ها علی‌رغم اینکه تمایلی به پذیرش این نابرابری نداشتند اما شرایط عینی آنها را ناگزیر ساخت که به این نابرابری تن بدهند. تجربه یوگسلاوی که طی آن روس‌ها نتوانستند هیچ‌گونه کمکی به متحدان خود ارایه کنند، احتمالاً در پذیرش این نابرابری مؤثر بوده است. مهمترین جنبه نابرابری استراتژیک میان آمریکا و روسیه علاوه بر نابرابری‌های نظامی و اقتصادی، به نابرابری دو کشور در عرضه آرمان‌ها و ارزش‌های نوین باز می‌گردد، در هر سه جمهوری گرجستان، اوکراین و قرقیزستان مجموعه قابل توجهی از بنیادها و مؤسسات غیردولتی آمریکا از سال‌ها قبل به توسعه ارزش‌های لیبرال دموکراسی در میان مردم و نخبگان جامعه پرداختند و فضای ذهنی را برای ایجاد تحول و دگرگونی آماده کردند، در حالی که روس‌ها در این زمینه فاقد هرگونه کالایی برای عرضه بودند. علاوه بر این وجود این نابرابری استراتژیک موجب شد که آمریکا و روسیه از دو موضع متفاوت به موضوع تغییرات در

جمهوری‌های شوروی سابق نگاه کنند. در حالی که برای آمریکا منافع هژمونیک مورد توجه بود برای روسیه مسئله، مسئله منافع ملی بود. این دو رویکرد الزاماً در تقابل با هم قرار ندارند و به همین دلیل در جریان تحولات در جمهوری‌های گرجستان، اوکراین و قرقیزستان، به طور توأمان نشانه‌هایی از همسویی و رقابت در تعاملات آمریکا و روسیه قابل مشاهده بود.

۲. تغییر در فضای استراتژیک جهانی: پایان جنگ سرد نه تنها ساختار نظام

بین‌المللی را دچار تغییر کرد بلکه به دنبال گسترش فرآیندهایی که از آن تحت عنوان جهانی شدن یاد می‌شود، فضای استراتژیک جهانی را نیز دچار تغییر کرد. در حالی که در دوران جنگ سرد وجود کشورهای پیرو و یا حتی رژیم‌های سرسپرده به یکی از دو کانون قدرت، اصل ضروری تداوم جنگ سرد به حساب می‌آمد، در فضای پس از جنگ سرد و به ویژه با گسترش انقلاب ارتباطات و رشد آگاهی‌های عمومی حتی ایالات متحده نیز در شرایط جدید قادر به تعریف بخشی از جهان به عنوان حوزه نفوذ خود نیست. در این شرایط تمایل روس‌ها برای تعریف مناطقی از جهان تحت عنوان حوزه منافع نزدیک روسیه، رویه‌ای خلاف روندهای جهانی محسوب می‌شد که تغییر در آن اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسید. خلق اصطلاح "خارج نزدیک" در سیاست خارجی روسیه محصول شرایط خاصی در دوران انتقال کشورهای جدیدالاستقلال بود که غرب نیز به دلیل وجود پیوندهای گسترده میان روسیه و این کشورها از یک سو و ضرورت تثبیت اوضاع در این جمهوری‌ها از سوی دیگر به آن تن داد. با عبور از شرایط بحرانی به نظر می‌رسد که هم غرب و هم روسیه نگاه مستقل به این جمهوری‌ها را آغاز کرده‌اند.

۳. تغییر در رویکرد استراتژیک روسیه: همانطور که گفته شد با تغییر شرایط

جهانی روش‌ها نیز به تدریج به این امر واقف شده‌اند که تداوم رویکرد استراتژیک گذشته برای آنها نه مقدور است و نه مطلوب. این تغییر رویکرد در دوران ریاست جمهوری پوتین به عنوان یک اصل مورد پذیرش قرار گرفته است. به گفته سرگئی مدودف استاد کالج اروپایی مطالعات بین‌المللی و امنیتی جرج مارشال، سیاست خارجی پوتین یک چرخه ۱۵ ساله را در تاریخ گذشته روسیه تکمیل کرد و کلیت پارادایم استراتژیک مدرنیته روسی را به چالش کشید. براساس تفکرات مدرن (که پناهگاه بسیاری از نخبگان سیاست خارجی و امنیتی روسیه است) سرزمین و قلمرو غیرقابل خدشه و استراتژیک تلقی می‌شد، در حالی که اتحادها، پیمان‌ها و

هنجارها قابل تغییر و تاکتیکی محسوب می‌شوند. پوتین تلاش کرد این پارادایم را بر عکس کند، یعنی قلمرو را به عنوان یک منبع تاکتیکی و اتحاد با جامعه امنیتی غرب را به عنوان یک هدف استراتژیک مطرح ساخت.^(۳۴) به دلیل این تغییر رویکرد، رقابت‌های ژئواستراتژیک که وجه مشخصه دوران جنگ سرد میان آمریکا و شوروی بود در جریان تحولات سیاسی در جمهوری‌های گرجستان، اوکراین و قرقیزستان به عنوان یک اصل مورد توجه آمریکا و روسیه قرار نداشت.

۴. تغییر در شرایط داخلی جمهوری‌های شوروی سابق: با توجه به تغییر در

فضای بین‌المللی و رشد و گسترش هژمونیک ارزش‌های لیبرال دموکراسی، جمهوری‌های شوروی سابق نیز از شعاع نفوذ این ارزش‌ها بیرون نمانده‌اند. اگر چه بخشی از پروژه تغییرات در جمهوری‌های شوروی سابق با هدایت و برنامه‌ریزی آمریکا دنبال شد اما نباید فراموش کرد که بخش‌های زیادی از مردم که به خصوص در اوکراین و گرجستان به خیابان‌ها آمدند تقاضای چندانی جز برگزاری انتخابات سالم نداشتند. در هر سه جمهوری بحران هنگامی آغاز شد که رژیم‌های موجود به اعمال نفوذ در نتایج انتخابات پرداختند. بنابراین اگر چه این تقاضاها در رسانه‌های غربی با بزرگنمایی به مثابه یک انقلاب مطرح شدند اما نباید فراموش کرد که در هر سه جمهوری عدم تمایل رهبران پیشین به استفاده از خشونت یک عامل اصلی در موفقیت مخالفان بود. امری که عمدتاً با هدایت آمریکا و روسیه حاصل شد.

سخن پایانی

با توجه به شرایط موجود رفتار روسیه در قبال تحولات در جمهوری‌های گرجستان، اوکراین و قرقیزستان نه تنها مبتنی بر مقابله و برخورد نبود بلکه در تمامی موارد روس‌ها نقش مؤثری در تغییرات به وجود آمده ایفا کردند. در گرجستان وزیر خارجه وقت روسیه عامل اصلی در اخذ تصمیم استعفا از سوی شوارد نادزه بود. در اوکراین روس‌ها بدون تردید ابزارهای فراوانی در اختیار داشتند که بتوانند بر جریان تحولات سیاسی در این کشور تأثیرات قابل توجهی بر جا بگذارند، اما رهبران روسیه ترجیح دادند که منافع خود را عمدتاً از طریق پوشش‌های قانونی دنبال کنند. یک دلیل مهم برای این موضوع این بود که روس‌ها به هیچ وجه علاقه‌ای نداشتند که

این مسئله شائبه بروز جنگ سرد تازه‌ای را میان روسیه و غرب ایجاد کند. سرگئی لاوروف وزیر امور خارجه روسیه بارها نسبت به این مسئله تذکر داد که بحران اوکراین بروز یک جنگ سرد تازه میان روسیه و غرب نیست. روس‌ها مطمئناً از اینکه این موضوع نوعی تنش سیاسی میان روسیه و غرب تلقی شوند منفعی را برای خود متصور نبودند. در حالی که از سوی مقابل روس‌ها این اطمینان خاطر را داشتند که همانند گرجستان و قرقیزستان، پیروزی هر یک از دو کاندیدای رقیب در انتخابات اوکراین، در نهایت نه اوکراین را آنقدر از روسیه دور می‌سازد که به تهدیدی برای این کشور تبدیل شود و نه آن قدر آن را به روسیه نزدیک می‌کند که روس‌ها منفعی بیش از گذشته از این کشور کسب نمایند. از سوی مقابل برای ایالات متحده آمریکا نیز رژیم‌های پیشین و رژیم‌های جدید در سه کشور گرجستان، اوکراین و قرقیزستان فرصت‌ها و امکانات کم و بیش برابری را برای تأمین منافع این کشور فراهم می‌ساختند.

یادداشت‌ها

1. Interview with Igor Ivanov, in www.Inmid.ru. 6.12.2003.
۲. گرجستان: صحنه تعاملات پیدا و پنهان آمریکا در روسیه، گزارش تحلیلی مؤسسه فرهنگی مطالعات ابرار معاصرتهران، بهمن ۸۲.
3. Tamara Patariaia, Georgia and the CIS Security System.
4. Zeynoo Baran, The Caucasus: Ten Years after Independence, the Washington Quarterly, Winter 2002, pp.221-234.
5. *Ibid.*
6. Oleksander Pavliuk, GUUM, The Maturing of Political Grouping into Economic Cooperation, in Building Security in the New States of Eurasia, Ed by Renata Dwan, East West Institute, 2000, p.35.
7. www.Eurasianet.org.
8. Bruce Pannier, GUUM: Summit Warp up. www.rferl.org.
9. www.Xebernet, No.3, 2003.
10. Interview with Igor Ivanov, *op.cit.*
11. *Ibid.*
۱۲. گاهنامه تحلیل سیاست خارجی، معاونت سیاست خارجی و روابط بین‌الملل مرکز تحقیقات

استراتژیک، شماره ۱۱۰.

13. Nikolai Sokov, The Withdrawal of Russian Military Bases from Georgia: PONARS Policy MEMO, No.363.
14. *Ibid.*
15. Mark Kramer, Ukraine, Russia, and US Policy, PONARS Policy MEMO, No.191, April 2001.
16. Arkady Moshes, Russian - Ukrainian Relations After Ukrain's Elections, PONARA Policy MEMO, No.82, October 1999.
17. Mark Kramer, *op.cit.*
18. www.Nato.int.
19. What's Next? US - Ukraine Relations. www.News, Finace.
20. *Ibid.*
21. www.Spacewar.com.
22. Mark Kramer, *op.cit.*
23. *Ibid.*
24. Oleksander Sushko, The International Implications of Ukraine's Orange Revelution, PONARS Policy MEMO, No.326, November 2004.
25. Mark Kramer, *op.cit.*
26. Oleksander Sushko, *op.cit.*
27. Lena Janson, *Vladimir Putin and Central Asia*, I.B.Tauris, New York, 2004, p.88.
28. *Ibid.*, p.89.
29. Sergei Blagov. Russia: Kyrgyzstan's Friend in Need?, in www.evrasianet.org.
۳۰. خبرگزاری مهر، ۸۴/۱/۱۵.
31. Igor Torbakov, Kyrgyz, Russian Officials Mull Military Base Possibility in Southerm Kyrgyzestan, in www.eurasia net.org.
32. *Ibid.*
۳۳. کرمی، جهانگیر، تحولات سیاست خارجی روسیه، هویت دولت و مسئله غرب، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران ۱۳۸۴.
34. Sergei Medvedev, Rethinking the National Interest: Putin's Turn in Russian Foreign Policy, The Marshall Center Papers, No.6, p.55.